

این نوشتار سرمقاله‌ی شماره ویژه «روشنفکران و جنگ» از مجله مطالعات جنگ و فرهنگ است که به قلم دیوید دریک و دبرا کلی، نگاشته شده است. نویسندگان در این مقدمه می‌کوشند نسبت میان روشنفکران و جنگ را، عمدتاً با تمرکز بر دو جنگ جهانی و با محوریت تجربه فرانسه و بریتانیا، از زوایای گوناگون بررسی کنند. متن نخست به بسیج اجباری روشنفکران در نیروهای مسلح می‌پردازد و سرنوشت چهره‌هایی چون ژان-پل سارتر، ریموند ویلیامز، آندره مالرو و دیگران را در این چارچوب مرور می‌کند. سپس به مشارکت روشنفکران در تلاش عمومی برای جنگ در مقام روشنفکر (تبلیغات، رادیو، نقاشی جنگ) می‌پردازد و در ادامه انواع مخالفت روشنفکرانه با جنگ را، از پاسیفیسم گرفته تا مخالفت‌های مبتنی بر ضداستعمارگرایی، از نظر می‌گذراند.

در بخش‌های بعدی، نویسندگان به چندپارگی و پراکندگی جوامع روشنفکری در پی جنگ و مهاجرت می‌پردازند، آنگاه وضعیت روشنفکران فرانسوی را در دوران اشغال (۱۹۴۰-۱۹۴۵) و رقابت میان سه قطب مشروعیت - رژیم ویشی، فرانسه‌ی آزاد به رهبری دوگل، و حزب کمونیست فرانسه - بررسی می‌کنند. در پایان، به نقش روشنفکر در جنگ‌های پنهان، از جنگ سرد تا «جنگ علیه تروریسم» پس از ۱۱ سپتامبر، پرداخته و با معرفی کوتاه مقالات کامل این شماره - که موضوعاتی چون رومن رولان، علم و جنگ، زیبایی‌شناسانه کردن سیاست در آلمان، مناقشه موریاک-وودویه، و سینمای سیاسی فرانسه را در بر می‌گیرند - و با اشاره‌ای انتقادی به غیبت روشنفکران زن در این مجموعه، سرمقاله را به پایان می‌برند.

روشنفکران و جنگ^۱

دیوید دریک — مؤسسه‌ی مطالعات اروپایی، دانشگاه پاریس هشتم

دبرا کلی — دانشگاه وست‌مینستر

مترجم: پارسا طاهری



ماهیت مسئله مواجهه میان روشنفکران و جنگ، انتخاب^۲ است. البته این امر درباره‌ی همه‌ی کسانی که گرفتار جنگ می‌شوند صادق است، اما درباره‌ی روشنفکر که از منزلت فرهنگی بالایی برخوردار است و در عرصه‌ی عمومی مداخله می‌کند، بیشتر صادق است. در بررسی مسئله‌ی روشنفکران و جنگ، بخش نخست این مقدمه در آغاز تقریباً منحصراً بر دو جنگ جهانی تمرکز خواهد کرد تا این موارد را از زیر نظر گستراند: روشنفکرانی که سربازگیری آنان در نیروهای مسلح، جایگاه‌شان را به‌عنوان روشنفکر دگرگون کرد؛ روشنفکرانی که با ادامه‌دادن یا انطباق دادن نقش روشنفکری خود با شرایط جدید، در تلاش جنگی سهیم شدند؛ و روشنفکرانی

^۱ Intellectuals and War

^۲ choice

که با جنگ مخالفت کردند. سپس به پاره پاره شدن اجتماعاتِ روشنفکری که جنگ سبب‌ساز آن است پرداخته می‌شود، موضوعی که با بررسی روشنفکران و ادعاهای رقیبِ مشروعیت در کشوری تحت اشغال بیگانه (در این‌جا فرانسه در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵) بسط می‌یابد. سرانجام، نقش روشنفکر در یک جنگ پنهان^۳ بررسی خواهد شد. روشن است که پرداختن به هریک از این پرسش‌ها با جزئیات کامل، از توان نوشتاری کوتاهی چون این خارج است و به سبب محدودیت فضا، تنها نمونه‌های محدودی از روشنفکران قابل‌ارایه‌اند. اما امید می‌رود این مقاله انگیزتار اندیشه باشد و پرسش‌هایی طرح کند که دیگران بتوانند در جای دیگر آن‌ها را بسط دهند.

بسیج روشنفکران در نیروهای مسلح در دو جنگ جهانی

روشنفکران فرانسوی و بریتانیایی در هر دو جنگ جهانی به خدمت فراخوانده شدند، مگر آن‌که به سبب سن یا بیماری معاف بوده باشند. هرچند انتظار می‌رفت روشنفکران با پیوستن به نیروهای مسلح در تلاش جنگی سهیم شوند، تعهد آنان به آرمان ملی در هر دو سوی کانال مانش – فرانسه و بریتانیا – مورد تردید قرار گرفت. در فرانسه، در دهه‌ی ۱۹۳۰، بسیاری از محافظه‌کاران بر این باور بودند که شمار زیادی از روشنفکران به شوروی و «بلشویسم»^۴ گرایش همدلانه دارند، حال آن‌که در بریتانیا در همان دوره، بی‌اعتمادی سنتی به روشنفکران با این باور محافظه‌کارانه تقویت شده بود که روشنفکران چپ‌گرا و لیبرال، روحیه‌ی میهن‌پرستانه را تضعیف می‌کنند. این دیدگاه، که پیش از آغاز جنگ نیز رایج بود، با رأی انجمن آکسفورد^۵ در سال ۱۹۳۳ مبنی بر امتناع از جنگیدن «برای پادشاه و میهن»^۶ تشدید شد. چرچیل در نشست سالانه‌ی انجمن سلطنتی سنت جرج، که اندکی پس از آن رأی برگزار شد، اعلام کرد: «سخت‌ترین دشواری‌هایی که از آن رنج می‌بریم...

^۳ covert war

^۴ Bolshevism

^۵ Oxford Union: بدنه‌ی دانشجویی در دانشگاه آکسفورد که جلسات پارلمان بریتانیا را شبیه‌سازی کرده و درباره مسائل مختلف بین اعضا رای‌گیری کرده و حکم صادر می‌کند.

^۶ King and country

از روحیه‌ی ناموجه خودتحقیرانه‌ای برمی‌خیزد که بخشی نیرومند از روشنفکران خودمان بر ما تحمیل کرده‌اند» (ماوسون^۷ ۱۹۴۲، به نقل از وایت^۸ ۲۰۰۲: ۴۴).

با این همه، هنگامی که جنگ در سال ۱۹۳۹ اعلام شد، روشنفکران در هر دو سوی کانال مانش در میان میلیون‌هایی بودند که فراخوانده شده بودند: کریستوفر هیل^۹، مورخ، که در سالی که در شوروی گذرانده بود زبان روسی آموخته بود، از یگان اطلاعات به وزارت خارجه منتقل شد؛ ریموند ویلیامز^{۱۰} افسری مأمور در یگانی تانک بود که پس از روز-دی^{۱۱} در نرماندی حضور داشت و سپس از بلژیک و هلند تا آلمان پیش رفت. ای. پی. تامسون^{۱۲} در شمال آفریقا و ایتالیا به‌عنوان افسر مأمور خدمت کرد، حال آن‌که همکارش، مورخ اریک هابسبام^{۱۳}، در سپاه آموزش در رتبه‌ی گروهبانی بود. در آن سوی کانال، آندره مالرو^{۱۴} به یگان تانک پیوست، لویی آراگون^{۱۵} در یگانی موتوریزه خدمت کرد، آندره برتون^{۱۶} در بخشی پزشکی مشغول به کار شد، در حالی که هم رمون آرون^{۱۷} و هم ژان-پل سارتر^{۱۸} به یگان‌های هواشناسی گسیل شدند - آرون نزدیک مرز بلژیک، سارتر، همچون نویسنده و همدست آینده‌ی حکومت ویشی روبر براسیاش^{۱۹}، در آلاس مستقر شد. بسیج روشنفکران در حمایت از تلاش جنگی ملی، به‌ندرت محل مناقشه بوده است. استثنایی چشمگیر، اما، مورد گونتر گراس^{۲۰}،

Mawson^۷

Weight^۸

Christopher Hill^۹

Raymond Williams^{۱۰}

D-Day^{۱۱}

E. P. Thompson^{۱۲}

Eric Hobsbawm^{۱۳}

André Malraux^{۱۴}

Louis Aragon^{۱۵}

André Breton^{۱۶}

Raymond Aron^{۱۷}

Jean-Paul Sartre^{۱۸}

Robert Brasillach^{۱۹}

Günter Grass^{۲۰}

برنده‌ی آلمانی جایزه‌ی نوبل، است که در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی فرانکفورتر آلمگماینه تسایتونگ^{۲۱} در اوت ۲۰۰۶ فاش کرد که در اواخر جنگ عضو اس‌اس وافن^{۲۲} بوده است (گراس ۲۰۰۶).

بیشتر روشنفکران احتمالاً تجربه‌ای مشابه با نخستین تجربه‌ی احضار سربازی ژان-پل سارتر داشته‌اند: «خود را می‌دیدم که از جایی که در آن بودم کنده شده‌ام، از مردمی که برایم اهمیت داشتند دور شده‌ام و با قطار به جایی برده می‌شوم که هیچ میلی به رفتن بدان نداشتم، همراه با افراد دیگری که آن‌ها نیز بیش از من میلی به رفتن نداشتند» (سارتر ۱۹۷۶؛ ترجمه از نویسندگان اصلی). سارتر خوش‌اقبال بود. او توانست از «جنگ بدل»^{۲۳} برای مطالعه بهره ببرد و همچنین بیش از یک میلیون کلمه در دفترهای خاطرات و نامه‌هایش به دوستان و معشوقگانش نوشت. او در ژوئن ۱۹۴۰ اسیر شد، چند ماهی در اردوگاه اسیران جنگی نگاه داشته شد و سپس راه خود را به پاریس پی گرفت. روشنفکرانی بودند که در هر دو جنگ جهانی چنین اقبالی نداشتند. برای نمونه، در جنگ جهانی اول، شارل پگی^{۲۴}، شاعر و نویسنده‌ی فرانسوی و از دریفوسین‌ها^{۲۵}، آلن-فورنیه^{۲۶}، نویسنده‌ی لوگرن‌مولن^{۲۷}، و شاعر انگلیسی ویلفرد اوون^{۲۸} از جمله‌ی روشنفکرانی بودند که جان باختند، در حالی که گیوم آپولینر^{۲۹}، شاعر و از سرشناسان آوانگارد پاریس، پس از زخمی‌شدن و عمل جراحی مجسمه^{۳۰} زنده ماند، اما در پایان سال ۱۹۱۸ بر اثر آنفلوآنزای اسپانیایی درگذشت. در میان تلفات جنگ جهانی دوم می‌توان به پل نیزان^{۳۱}، نویسنده و دوست و همتای جوان سارتر که در ۱۹۴۰ نزدیک دانکرک

Frankfurter Allgemeine Zeitung^{۲۱}

Waffen SS^{۲۲}

Phoney War^{۲۳}

Charles Péguy^{۲۴}

Dreyfusard^{۲۵}

Alain-Fournier^{۲۶}

Le Grand Meaulnes^{۲۷}

Wilfred Owen^{۲۸}

Guillaume Apollinaire^{۲۹}

trepanation^{۳۰}

Paul Nizan^{۳۱}

کشته شد، و آنتوان دو سنت‌اگزوپری^{۳۲}، نویسنده و خلبان، مؤلف شازده کوچولو و پرواز شبانه^{۳۳}، که در ژوئیه ۱۹۴۴ در عملیات نظامی کشته شد، اشاره کرد

بسیج روشنفکران به مثابه روشنفکر^{۳۴} در دو جنگ جهانی

در هر دو جنگ جهانی، روشنفکران داوطلبانه یا به دعوت، در تلاش جنگی مشخصاً در مقام روشنفکر مشارکت کردند. برای نمونه، در بریتانیا در سپتامبر ۱۹۱۴، گروهی از نویسندگان از جمله آرنولد بنت^{۳۵}، توماس هاردی^{۳۶}، جی. ام. بری^{۳۷}، جی. کی. چسترتون^{۳۸} و اچ. جی. ولز^{۳۹} در نخستین نشست اداره‌ی تبلیغات جنگی^{۴۰} شرکت کردند (بویتنهویس ۱۹۸۹؛ فیلد ۱۹۹۱)، حال آن‌که در فرانسه، رئیس‌جمهور، پوانکاره^{۴۱} از روشنفکران می‌خواست با «قلم‌ها و کلمات‌شان»^{۴۲} در تلاش جنگی سهمیم شوند (هانا ۱۹۹۶: ۱). و به‌راستی، در روحیه‌ی از «اتحاد مقدس»^{۴۳}، هم دریفوسین‌های پیشین و هم ضد-دریفوسین‌های پیشین گرد هم آمدند تا در دفاع از فرانسه در برابر تجاوز و تعرضِ بیگانه به خاک ملی بسیج شوند - و بدین‌سان این پرسش را که از کدام «فرانسه» دفاع می‌کنند، فرانسه‌ای جمهوری‌خواه یا فرانسه‌ای محافظه‌کار و بیگانه‌هراس، به تعویق افکندند. جبهه‌ی نبرد متحد روشنفکران فرانسوی با انتشار «فراخوانی به جهان متمدن»^{۴۴} در آلمان در اکتبر ۱۹۱۴، که به امضای ۹۳ روشنفکر برجسته‌ی آلمانی رسیده بود، استحکام یافت. این بیانیه از اقدام نظامی آلمان دفاع می‌کرد و «بدنام‌ترین سندی که از آلمان در آغاز جنگ صادر شد» توصیف شده است (هانا ۱۹۹۶: ۸۰). در

Antoine de Saint-Exupéry^{۳۲}

Le Petit Prince; Vol de Nuit^{۳۳}

quâ intellectuals^{۳۴}

Arnold Bennett^{۳۵}

Thomas Hardy^{۳۶}

J. M. Barrie^{۳۷}

G. K. Chesterton^{۳۸}

H. G. Wells^{۳۹}

War Propaganda Bureau^{۴۰}

Poincaré^{۴۱}

'their pens and their words'^{۴۲}

union sacré^{۴۳}

'An Appeal to the Civilized World'^{۴۴}

مورد روشنفکران بریتانیایی، «دانشوران، نویسندگان و هنرمندان بریتانیایی به همان اندازه که دانشوران آلمانی نسبت به بریتانیا خصومت داشتند، نسبت به آلمان خصومت داشتند، و به همان اندازه‌ی فرانسویان، در تلاش جنگی مشتاق بودند» (هانا ۱۹۹۶: ۲۲).

اما تنها «قلم و کلمات» نبود که روشنفکران برای حمایت از تلاش‌های جنگی به کار می‌بردند: گفتاری و تصویر نیز نقش خود را ایفا می‌کردند. در فرانسه، در دوران «جنگ بدل»، ژان ژیرودو نمایش‌نامه‌نویس^{۴۵} به‌طور غیرمنتظره به ریاست اداره تبلیغات منصوب و مأمور حفظ روحیه‌ی مردم فرانسه شد، اما سخنرانی‌های رادیویی متین و فاضلانه‌ی او به دورانی سپری‌شده تعلق داشت و پاسخی نارسا به هذیان‌های تبلیغاتی دکتر گوبلز^{۴۶} بود. در آن سوی کانال، جورج اورول^{۴۷} دو سال را صرف تولید برنامه‌های فرهنگی رادیویی برای روشنفکران هند و جنوب شرق آسیا کرد که، چنان‌که بعدها آشکار شد، با سیگنالی بسیار ضعیف پخش می‌شد، و آن هم در زمانی که حتی همان اقلیت از مخاطبان هدف که رادیو داشتند بعید بود که به آن گوش بدهند (کریک ۱۹۸۰: ۲۸۳). از میان نمونه‌های فراوان مشارکت هنرمندان در تلاش جنگی می‌توان در بریتانیا به موارد پل نش^{۴۸} و استنلی اسپنسر^{۴۹} اشاره کرد. نش در جنگ جهانی اول نقاش رسمی جنگ بود و «نقاشی‌های او، جاده من^{۵۰} و ما جهانی نو می‌سازیم^{۵۱}، از تصاویر شاخص آن دوره بودند» (گاردینر ۲۰۰۴: ۴۷۰). تجربه نش در جنگ جهانی اول او را به این نتیجه رسانده بود که ماشین‌ها، و نه انسان‌ها، محرک اصلی جنگ‌اند؛ و در جنگ جهانی دوم که به نیروی هوایی سلطنتی گمارده شد، نقاشی‌های او که هواپیماهای درهم‌شکسته‌ی نازی را نشان می‌دادند، «برای برجسته‌کردن ناهمخوانی ماشین بیگانه و درمانده در دل چشم‌انداز آرام روستای انگلستان طراحی شده بودند» (گاردینر ۲۰۰۴: ۴۷۵). هم‌زمان، استنلی اسپنسر، هنرمند خجول و رمانتیک

Jean Giraudoux^{۴۵}

Goebbels^{۴۶}

George Orwell^{۴۷}

Paul Nash^{۴۸}

Stanley Spencer^{۴۹}

The Menin Road^{۵۰}

We Are Making a New World^{۵۱}

اهل روستای کوکهام^{۵۲} در بارکشایر، مأموریت یافت تا کشتی‌سازی‌های کلاید^{۵۳} را نقاشی کند (وایت ۲۰۰۲: ۵۴؛ گاردینر ۲۰۰۴: ۴۸۰-۴۸۱). در فرانسه، عکاس آنری کارتییه-برسون^{۵۴} و کارگردان ژان رنوار^{۵۵} به خدمتِ سرویس فیلم و عکس ارتش درآمدند (اسپاتس ۲۰۰۸: ۹).

اگرچه شواهد فراوانی از میل روشنفکران به مشارکت در تلاش جنگی در مقام روشنفکر وجود دارد، همواره توافقی درباره‌ی نقش دقیق روشنفکر در نظمِ زمانِ جنگ وجود نداشته است. در بریتانیای دوران جنگ جهانی دوم، برای نمونه، روشنفکران هنوز خود را - و بسیاری نیز خویشان را چنین می‌دیدند - به‌گونه‌ای متفاوت از توده‌ی مردم می‌پنداشتند. در ژانویه ۱۹۴۱، لرد دیوید سسیل^{۵۶}، زندگی‌نامه‌نویس ادبی، از «حق هنرمند برای زیستن در برج عاج خویش... [با آگاهی از این‌که] ممکن است هر لحظه از آن بیرون رانده شود» سخن گفت (گاردینر ۲۰۰۴: ۴۹۳)، و در همان سال، استیون اسپندر^{۵۷}، جورج اورول و آرتور کوستلر^{۵۸} بیانیه‌ای امضا کردند که در آن خواستار شناسایی نویسندگانِ خلاق به‌عنوان یک «شغلِ ذخیره»^{۵۹} شدند و این‌که «باید برای تفسیرِ جهانِ جنگ به کار گرفته شوند تا وحدت فرهنگی بازساخته و تلاش جنگی از نظر عاطفی هماهنگ شود» (گاردینر ۲۰۰۴: ۴۹۴).

مخالفت روشنفکران با جنگ در دو جنگ جهانی

روشنفکرانی که با هریک از دو جنگ جهانی مخالف بودند، در اقلیت بودند. در جنگ جهانی اول، فعالیت‌های فیلسوف بریتانیایی برتراند راسل^{۶۰} در «اتحادیه‌ی ضدسربازگیری»^{۶۱} به از دست‌دادن سمتش در کالج ترینیتی

Cookham^{۵۲}

Clyde^{۵۳}

Henri Cartier-Bresson^{۵۴}

Jean Renoir^{۵۵}

Lord David Cecil^{۵۶}

Stephen Spender^{۵۷}

Arthur Koestler^{۵۸}

reserve occupation^{۵۹}

Bertrand Russell^{۶۰}

No-Conscription Fellowship^{۶۱}

کمبریج و مدتی حبس انجامید، حال آن که محکومیت‌های رومن رولان^{۶۲} از آن سوی مرز فرانسه در سوئیس، او را به موقعیت یک مطرود^{۶۳} دچار کرد. مخالفتی نیز از سوی شرکت‌کنندگان در جنگ ابراز شد، به‌ویژه از سوی آنری باربوس^{۶۴} که کتاب او آتش^{۶۵} لقب «زولای سنگرها»^{۶۶} را برایش به ارمغان آورد، و از سوی اریش ماریا رمارک^{۶۷}، نویسنده‌ی آلمانی در جبهه غرب خبری نیست^{۶۸}، که کتابش، همچون کتاب باربوس، بر پایه تجربه‌ی شخصی نوشته شده بود. به سبب دشواری یافتن ناشر، این کتاب تا ۱۹۲۹ منتشر نشد و به‌زودی به سبب مضامین ضدجنگش، از سوی نازی‌ها ممنوع و سوزانده شد. در بریتانیا، شاید مشهورترین آثار ضدجنگ، اشعار زیگفرید ساسون^{۶۹} و ویلفرد اوون باشند که هر دو آتش باربوس را خوانده و از آن تأثیر پذیرفته بودند.

در جریان جنگ جهانی اول، ۱'۳۱۰'۰۰۰ فرانسوی کشته یا مفقود شدند که ۱۰.۵ درصد از جمعیت مذکر در سن کار را تشکیل می‌داد، اندکی بیش از رقم آلمان (۹.۸ درصد) و بیش از دو برابر تلفات بریتانیا (۵.۱ درصد). به رقم تلفات فرانسه باید ۱'۱۰۰'۰۰۰ مجروح شدید را نیز افزود. این تلفات پیامدهای عظیم جمعیت‌شناختی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بر دوره‌ی پس از جنگ در فرانسه بر جای گذاشت که یکی از آن‌ها، دامن‌زدن به جنبشی نیرومند و ملی از پاسیفیسم بود. اعضا و حامیان این جنبش، که بسیاری از آنان روشنفکر بودند، بر این باور بودند که جنگ جهانی اول بی هیچ تردیدی نشان داده بود که جنگ بدترین شر است و باید به هر بهایی از آن پرهیز کرد. همین احساس بود که، به عنوان نمونه، نیروی پیونددهنده‌ی جناحی درون «کمیته هشجاری روشنفکران ضدفاشیست»^{۷۰} (که فیلسوف امیل شارتیه، معروف به آلن^{۷۱}، از اعضای برجسته آن بود) به شمار می‌رفت. در سپتامبر، ده روز پس از اعلان جنگ، طوماری با عنوان «صلح فوری»^{۷۲} منتشر شد که

Romain Rolland^{۶۲}pariah status^{۶۳}Henri Barbusse^{۶۴}Le Feu (Under Fire)^{۶۵}'the Zola of the trenches'^{۶۶}Erich Maria Remarque^{۶۷}All Quiet on the Western Front^{۶۸}Siegfried Sassoon^{۶۹}Comité de vigilance des intellectuels antifascistes (CVIA)^{۷۰}Emile Chartier (Alain)^{۷۱}'Paix immédiate'^{۷۲}

بیش از سی روشنفکر از جمله آلن و ژان ژیونو^{۷۳} آن را امضا کرده بودند و در آن ادعا شده بود که بهای صلح هرگز به اندازه‌ی بهای جنگ ویران‌گر نخواهد بود. برتراند راسل، که از ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۴ در ایالات متحده به سر برد، در کتاب کدام راه به‌سوی صلح؟^{۷۴} (۱۹۳۶) موضع نیرومندان پسیفیسم/شکست‌طلبی اتخاذ کرده بود، اما با آغاز جنگ از آن عدول کرد (رایان ۱۹۸۸: ۱۲۷-۱۲۸).

با این حال، همه روشنفکران مخالف جنگ «پسیفیست‌های بنیادگرا»^{۷۵} نبوده‌اند. در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰، برخی روشنفکران فرانسوی که خواهان صلح به‌جای جنگ بودند، در واقع حامیان یا هم‌دلان نازی‌ها بودند، مانند دریو لا روشل^{۷۶} یا روبر براسیاش، که اصولاً با ورود فرانسه به جنگ مخالف نبودند بلکه با جنگیدن علیه آلمان هیتلری مخالف بودند. نمونه‌های برگرفته از جنگ‌های دیگر، انگیزه‌های دیگری برای مخالفت با مداخله‌ی نظامی آشکار می‌سازند. سوررئالیست‌های فرانسوی با ملی‌گرایی‌ستیزی شوریده‌ای برانگیخته می‌شدند که همراه با ضداستعمارگرایی مرتبط با آن، حملات‌شان به تهاجم نظامی فرانسه در منطقه‌ی ریف^{۷۷} مراکش در سال ۱۹۲۵ را دامن زد (نک. مثلاً دریک ۲۰۰۶). ضداستعمارگرایی نیروی محرکه‌ی مخالفت روشنفکرانه با جنگ الجزایر (۱۹۵۴-۱۹۶۲) بود (سیرینلی ۱۹۹۰: ۱۹۳-۲۲۴؛ ریو و سیرینلی ۱۹۹۱) که رفتار خشونت‌بار ارتش فرانسه (که شامل کاربرد گسترده‌ی شکنجه بود) را همچون خیانتی به ارزش‌های جمهوری خواهانه‌ی فرانسه محکوم می‌کرد. اما در هر دو منازعه، روشنفکران فرانسوی عمیقاً دچار شکاف بودند. آنان که، عمدتاً لیبرال‌ها و چپ‌گرایان، با مداخله‌ی نظامی مخالفت داشتند، در برابر همتایان ملی‌گرا و محافظه‌کاری قرار داشتند که از دولت و ارتش حمایت کرده و مخالفان روشنفکر خود را به خیانت متهم می‌کردند. همچنین روشنفکرانی هستند که پسیفیست نیستند اما از جنگیدن در جنگ‌های خاصی سر باز می‌زنند. ریموند ویلیامز،

^{۷۳} Jean Giono

^{۷۴} ?Which Way to Peace

^{۷۵} fundamentalist pacifists

^{۷۶} Drieu la Rochelle

^{۷۷} Rif

که چنان‌که اشاره شد در جنگ جهانی دوم در میدان نبرد حضور داشت، از سربازگیری برای جنگ کره امتناع کرد و خود را «معترض وجدانی»^{۷۸} اعلام نمود (نک. مثلاً اینگلیس ۱۹۹۵: ۱۳۴).

جنگ و چندپارگی جوامع روشنفکری

جنگ میان دولت‌ها، جنگ داخلی، انقلاب و حتی تهدید جنگ، چندپارگی و پراکندگی جوامع روشنفکری را در پی دارد که بسیاری از اعضای آن مهاجرت را برمی‌گزینند. البته این انتخاب تنها پیش روی روشنفکران نیست، اما روشنفکران غالباً بیش از دیگر اقشار جامعه در موقعیت انتخاب میان ماندن یا رفتن قرار دارند. محتمل است که آنان از امکانات و روابط کافی برای تسهیل مهاجرت برخوردار باشند و بتوانند به مراکز روشنفکری دیگری در خارج روی آورند که در آن‌جا احتمالاً جای خود را می‌یابند. هم‌زمان، بعید است آنان مالک کارخانه یا املاک بزرگ باشند و از این‌رو در صورت تصمیم به ترک کشور، دارایی مادی کمتری از دست می‌دهند. «از دست رفتن» روشنفکری یک کشور غالباً به سود کشوری دیگر است. پری اندرسون^{۷۹} با استدلالی قانع‌کننده نشان داده است که فرهنگ روشنفکری بریتانیا، از میانه‌ی سده‌ی بیستم، به‌شدت با ورود روشنفکرانی از لهستان، اتریش، روسیه و آلمان شکل گرفت که «عمدتاً در حال گریز از بی‌ثباتی دائمی جوامع خویش بودند - یعنی از استعداد آن جوامع برای تغییرات بنیادین خشونت‌بار» (اندرسون ۱۹۶۹: ۲۳۱).

مسئله‌ی این‌که آیا باید گریخت و در صورت گریز، به کجا، در فرانسه پس از شکست ماه‌های مه-ژوئن ۱۹۴۰ به‌شدت مطرح شد. روشنفکرانی که بسیج شده و هنوز زنده بودند، اکنون در سراسر فرانسه یا در اردوگاه‌های اسیران جنگی آلمان پراکنده بودند. شمار زیادی ترجیح دادند به پاریس بازنگردند و در عوض در آن‌چه (تا نوامبر ۱۹۴۲) «منطقه‌ی آزاد»^{۸۰} نامیده می‌شد بمانند یا به آن‌جا روی آورند. یکی از پیامدهای این مهاجرت، افزایش اهمیت مارسی و، تا حدی کمتر، لیون به‌عنوان مراکز فرهنگی و روشنفکری بود. برخی دیگر راه سفر به خارج را برگزیدند: سوررئالیست‌هایی چون ماکس ارنست^{۸۱}، آندره برتون، رمان‌نویس ژول رومن^{۸۲} و مورخ

conscientious objector^{۷۸}

Perry Anderson^{۷۹}

Unoccupied Zone^{۸۰}

Max Ernst^{۸۱}

Jules Romains^{۸۲}

آندره موروا^{۸۳} از جمله‌ی بسیاری تبعیدیان بودند که به ایالات متحده رفتند (نک. مثلاً لویاه ۲۰۰۵)، حال آن‌که ژرژ برنانوس^{۸۴} برزیل را برگزید. جامعه‌شناس رمون آرون و رمان‌نویس رومن گاری^{۸۵} فرانسه را ترک کردند و به دوگل و نیروهای فرانسه‌ی آزاد در لندن پیوستند. در آلمان، تقریباً یک دهه پیش‌تر، اعضای «مکتب فرانکفورت»^{۸۶} مارکسیسم (از جمله هربرت مارکوزه^{۸۷}، تئودور آدورنو^{۸۸} و اریش فروم^{۸۹}) از آلمان نازی گریخته و ابتدا به فرانسه و سپس به ایالات متحده رفته بودند. والتر بنیامین^{۹۰}، منتقد ادبی، جستارنویس، مترجم و فیلسوف آلمانی که گاه با مکتب فرانکفورت مرتبط دانسته می‌شد، بعدها نیز کوشید به ایالات متحده برسد اما از عبور از مرز فرانسه به اسپانیا بازماند و در سپتامبر ۱۹۴۰ در مرز خودکشی کرد.

روشنفکران و اشغال

هرگاه در یک دولت-ملت، غصبِ خشونت‌بار و غیرقانونی قدرت رخ دهد، یا دولت-ملتی به‌دستِ قدرتی بیگانه اشغال شود، بی‌درنگ پرسش‌های مربوط به مشروعیت مطرح می‌شود. این امر را می‌توان به‌روشنی در موردِ فرانسه‌ی سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۴ مشاهده کرد. از یک‌سو «دولتِ فرانسه»^{۹۱} بود، مستقر در ویشی و به ریاستِ مارشال پتن^{۹۲}، که آتش‌بسی خواسته و به دست آورده بود و دولت‌ش سیاستِ هم‌دستی^{۹۳} با اشغالگر را در پیش گرفت. از سویِ دیگر، فرانسه‌ی آزاد به رهبریِ دوگل در لندن بود که از به‌رسمیت‌شناختنِ پایانِ جنگ یا مشروعیتِ رژیمِ اقتدارگرایِ ویشی سر باز می‌زد. و سرانجام حزبِ کمونیستِ فرانسه^{۹۴}، با گرایش به مسکو، بود

André Maurois^{۸۳}

Georges Bernanos^{۸۴}

Romain Gary^{۸۵}

Frankfurt School^{۸۶}

Herbert Marcuse^{۸۷}

Theodor Adorno^{۸۸}

Erich Fromm^{۸۹}

Walter Benjamin^{۹۰}

l'Etat français^{۹۱}

Marshal Pétain^{۹۲}

collaboration^{۹۳}

Parti communiste français (PCF)^{۹۴}

که پس از تهاجم آلمان به شوروی (۱۹۴۱) با تمام توان به فعالیت‌های مقاومت روی آورد، هرچند کمونیست‌ها و هسته‌های کمونیستی به صورت فردی پیش از آن نیز فعال بوده‌اند.

جامعه‌ی فرانسه بر اساس همین خطوط شکاف برداشت، و جامعه‌ی روشنفکری نیز از این قاعده مستثنا نبود. عده‌ای مانند روبر براسیاش و دریو لا روشل به همکاران تمام‌عیار بدل شدند، و عده‌ای دیگر مانند شارل موراس^{۹۵} و بسیاری از پیروان «کنش فرانسوی»^{۹۶} او از رژیم ویشی حمایت کردند اما، برخلاف براسیاش و دریو، همچنان آلمان‌ستیز باقی ماندند و به سبب خصومت دیرینه و عمیق‌شان با آلمان، از پذیرفتن آلمان نازی به عنوان الگویی برای فرانسه سر باز زدند. آندره ژید و آندره مالرو، که هیچ‌یک از رژیم ویشی حمایت نمی‌کردند، به میدی^{۹۷} عقب‌نشستند تا منتظر بمانند و ببینند اوضاع چگونه پیش می‌رود، هرچند ژید سرانجام به تونس و سپس الجزایر رفت. دیگرانی چون آراگون شاعر کمونیست، به تأسیس شبکه‌های مقاومت در جنوب پرداختند. و باز عده‌ای دیگر در پاریس ماندند. برخی، مانند پیکاسو، با وجود بازدیدهای مکرر مقامات آلمانی از کارگاهش، به کار خود ادامه داد، حال آن‌که دیگران هم‌دستی یا مقاومت کردند. یکی از نخستین گروه‌های مقاومت، که در موزه‌ی بشر^{۹۸} در پاریس مستقر بود، به دست دو روشنفکر، بوریس ویلده^{۹۹} و آناتول لویتسکی^{۱۰۰}، اداره می‌شد که به سرعت از سوی پلیس فرانسه بازداشت و تحویل آلمانی‌ها داده شدند و در فوریه‌ی ۱۹۴۲ شکنجه و تیرباران شدند (نک. مثلاً بلومنسون ۱۹۷۸). با پیشرفت جنگ، مقاومت روشنفکری اهمیت فزاینده‌ای یافت و از ۱۹۴۲ «کمیته‌ی ملی نویسندگان»^{۱۰۱} و نشریه‌ی آن، لتر فرانسز^{۱۰۲}، نقشی روزافزون ایفا کردند. مقاومت می‌توانست فعال باشد - نوشتن، تولید و توزیع ادبیات زیرزمینی^{۱۰۳} - و/یا منفعل - عدم مشارکت در هر نشریه‌ای که تحت سانسور آلمان تولید می‌شد. فعالیت‌های روشنفکران در جریان جنگ، موضوعی گسترده

Charles Maurras^{۹۵}

Action Française^{۹۶}

the Midi^{۹۷}

Musée de l'Homme^{۹۸}

Boris Vildé^{۹۹}

Anatole Levitsky^{۱۰۰}

Comité national des écrivains^{۱۰۱}

Les Lettres françaises^{۱۰۲}

clandestine literature^{۱۰۳}

است که یک اثر مهم درباره‌ی آن بیش از ۸۰۰ صفحه را در بر می‌گیرد. اما باید در این جا به یکی از مهم‌ترین آثار نوشتاری مقاومت اشاره کرد: سکوت دریا^{۱۰۴} (۱۹۴۲)، نوشته‌ی ژان برولر^{۱۰۵} با نام مستعار ورکور^{۱۰۶}، که آن را «اثر نمادین مقاومت ادبی»^{۱۰۷} خوانده‌اند (وینوک ۱۹۹۷: ۳۷۵).

روشنفکران و جنگ پنهان

مسائلی که روشنفکر را در جنگی پنهان همچون جنگ سرد با آن مواجه می‌ساخت، پرسش‌های مشروعیت و انتخاب را نیز در بر می‌گرفت. در این رویارویی در سایه‌ی سلاح‌های هسته‌ای، روشنفکران زیر فشار بودند تا یا جانب ایالات متحده را بگیرند، که خود را مدافع آزادی فردی و دموکراسی در برابر تهدید شوروی توتالیتار معرفی می‌کرد، یا جانب اتحاد جماهیر شوروی را، که خود را مروج صلح در برابر ایالات متحده بی‌پروا و جنگ‌طلب می‌نمایاند. در غرب، هر روشنفکری که عضو حزبی کمونیست بود یا نسبت به شوروی همدلی نشان می‌داد، از سوی دولت‌های هوادار آمریکا با بیشترین سوءظن، اگر نگوییم خصومت آشکار، نگرسته می‌شد. شوروی به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بی‌شمار سازمان جبهه‌ای را تأمین مالی می‌کرد و از روشنفکران «مترقی»^{۱۰۸} (یعنی همدلان با شوروی) در مسکو پذیرایی می‌کرد و، در مورد پیکاسو و دیگران، جوایز صلح به آنان اعطا می‌کرد (نک. مثلاً کوت ۱۹۶۴ و ۱۹۸۸). اما چنان‌که فرانسیس استونر ساندرز^{۱۰۹} نشان داده است (ساندرز ۱۹۹۹)، سازمان‌های نشریاتی چون انکاونتر^{۱۱۰} را تأمین مالی می‌کرد و برنامه‌ای گسترده را پیش می‌برد که روشنفکران اروپایی را، گاه آگاهانه و گاه ناآگاهانه، به بلندگویی آمریکا بدل می‌ساخت (نک. نیز گرمیون ۱۹۹۵).

Le Silence de la mer^{۱۰۴}

Jean Bruller^{۱۰۵}

Vercors^{۱۰۶}

l'ouvrage emblématique de la Résistance littéraire^{۱۰۷}

'progressive'^{۱۰۸}

Frances Stonor Saunders^{۱۰۹}

Encounter^{۱۱۰}

از پایان جنگ سرد، آرمان ضدکمونیسم جای خود را به آن چه «جنگ علیه تروریسم» خوانده می‌شود داده‌است. این راهبرد، که جرج دبلیو بوش و دولت او پس از ۱۱ سپتامبر تا شکست انتخاباتی‌اش در ۲۰۰۹ پیش می‌بردند، به لطف حمایت عمومی رسانه‌های جمعی خودراضی و مطیع در ایالات متحده و بریتانیا، به برجسب‌زدن به روشنفکران مخالف این راهبرد، به‌عنوان «غیرمیهن‌پرست» یا «تضعیف‌کننده‌ی» تلاش نیروهای مسلح (در عراق/افغانستان) یا نیروهای امنیت داخلی، انجامید. آن روشنفکرانی که به اعتراض برخاستند، عمدتاً نادیده گرفته شدند و از این‌رو از افکار عمومی جریان اصلی به حاشیه رانده شدند. برای نمونه، نوام چامسکی^{۱۱۱}، استاد زبان‌شناسی و فلسفه، از زمان انتشار کتاب پر فروش خود ۱۱/۹^{۱۱۲} (۲۰۰۱)، به نگارش جستارهایی حدود هزار کلمه‌ای ادامه داد که سیاست ایالات متحده را در دوران ریاست جمهوری بوش نقد می‌کردند. هرچند بسیاری از این جستارها خارج از ایالات متحده منتشر شدند، هیچ‌یک در نیویورک تایمز، لس‌آنجلس تایمز، واشینگتن پست یا بوستون گلوب^{۱۱۳} چاپ نشد. بدین‌سان، صدای او در «مباحثه‌ی» ملی عمدتاً خاموش ماند و زیر سیل خرد متعارف و دیدگاه‌های طرفدار دولت که از سوی رسانه‌های جریان اصلی پمپاژ می‌شد، مدفون گشت.

در بریتانیا، نمایش‌نامه‌نویس هارولد پینتر^{۱۱۴} توانست از سخنرانی پذیرش جایزه‌ی نوبل خود در ۲۰۰۵ برای ادامه‌ی کارزار دیرینه‌اش علیه سیاست خارجی ایالات متحده بهره گیرد، کارزاری که در ۱۹۷۳ با ابراز مخالفتش با دخالت آمریکا در سرنگونی رئیس‌جمهور آئنده در شیلی آغاز شده بود. اگرچه سخنرانی او پوشش گسترده‌ای در مطبوعات «معتبر»^{۱۱۵} بریتانیا یافت، این همواره چنین نبوده است: شاهدش حمایت او از انقلاب ساندینیستا^{۱۱۶} در نیکاراگوئه و حملاتش به رفتار ترکیه با کردها. در فرانسه، شماری از جنگ‌ها پس از فروپاشی دیوار برلین موضوع مناظرات شدید روشنفکران در صفحات نشریات پیشرو بوده‌اند. یکی از این نمونه‌ها، جنگ داخلی الجزایر در دهه‌ی ۱۹۹۰ است که خط سخت‌گیرانه ضداسلام‌گرایی آندره گلوکسمان^{۱۱۷} و برنار-آنری

Noam Chomsky^{۱۱۱}

۹-۱۱۱۲

The New York Times; The Los Angeles Times; The Washington Post; The Boston Globe^{۱۱۳}

Harold Pinter^{۱۱۴}

quality press^{۱۱۵}

Sandinista^{۱۱۶}

André Glucksmann^{۱۱۷}

لوی^{۱۱۸} در برابر موضع میانه‌روتر پیر بوردیو^{۱۱۹} و دیگران قرار گرفت (نک. دریک ۲۰۰۰: ۲۸۷-۳۰۹)، یا مناظرات میان روشنفکران در جریان جنگ بالکان در پایان سده بیستم. باور به این که روشنفکران فرانسه وظیفه دارند درباره‌ی مناقشات موضع بگیرند چنان گسترده است که سکوت‌شان به‌خودی‌خود واکنشی برمی‌انگیزد. چنین بود مورد ژانویه‌ی ۲۰۰۸ که مزری حداد^{۱۲۰}، نویسنده و فیلسوف تونس، مقاله‌ای مفصل در لوموند منتشر کرد و در آن «سکوت غیرقابل‌قبول روشنفکران درباره‌ی جنگ تنبیهی اسرائیل علیه فلسطینیان» را محکوم کرد (حداد ۲۰۰۸).

روشنفکران، در رویارویی با احتمال یا واقعیت جنگ، ناگزیرند موضع خود را مشخص کنند، در حالی که می‌دانند انتخاب‌هایشان زیر نظارت دقیق افکار عمومی قرار خواهد گرفت. در یک منازعه‌ی میان‌دولتی، اکثریت روشنفکران اروپایی از لحاظ تاریخی از تلاش جنگی ملت خود حمایت کرده‌اند، گاه تا حد فداکاری نهایی؛ آنانی که چنین نکرده‌اند، عمدتاً با پاسیفیسمی سرسختانه برانگیخته شده‌اند. اما اگر روشنفکری بر این باور باشد که دولت آرمان‌های خود را نقض می‌کند (مانند فرانسه در دوران اشغال یا جنگ الجزایر) یا این که فداکاری‌های انسانی‌ای که رهبران سیاسی یا نظامی دولت طلب می‌کنند غیرقابل‌تحمل و نامتناسب با هر دستاورد احتمالی است (چنان که بسیاری از منتقدان جنگ جهانی اول بر آن بودند)، یا این که اداره‌ی جنگ ناکارآمد است (مانند مورد ساسون)، ممکن است حق را به‌جانب خود بداند که به اعتراض یا کنش علیه آن دست زند.

بحث را گامی به پیش بردن

^{۱۱۸} Bernard-Henri Lévy

^{۱۱۹} Pierre Bourdieu

^{۱۲۰} Mezri Haddad

میکل بروون زانگنبرگ^{۱۲۱} مقالات این شماره را با مداخله‌ای کوتاه درباره‌ی مفهوم «جنگ عادلانه»^{۱۲۲} آغاز می‌کند. او با ادامه‌ی موضع‌گیریِ روشنفکرانه‌ی معاصر درباره‌ی منازعاتِ اخیر و جاری، مواضع فلسفی و اخلاقیِ چهار روشنفکر را که، در میانِ چند تنِ دیگر که گذرا یاد شده‌اند، از سویِ رخدادها برایِ اظهارنظر درباره‌ی جنگِ دومِ عراق و آن‌چه «جنگ علیه تروریسم» خوانده می‌شود «بسیج شده‌اند»، برجسته می‌سازد. این چهار چهره - مایکل والزر^{۱۲۳} (نظریه‌پردازِ آمریکاییِ جنگ عادلانه)، اسلاوی ژیزک^{۱۲۴} (فیلسوف و نظریه‌پردازِ فرهنگیِ اسلوونیایی)، و مایکل هارت^{۱۲۵} و آنتونیو نگری^{۱۲۶} (نویسندگانِ مشترکِ امپراتوری^{۱۲۷}، ۲۰۰۰، و کثرت: جنگ و دموکراسی در عصرِ امپراتوری^{۱۲۸}، ۲۰۰۴) - به گفته‌ی زانگنبرگ، نمایانگرِ سه رویکردِ متضاد نسبت به جنگِ عراق‌اند، همگی گرایش به توصیفِ جنگ به‌عنوانِ جنگی ناعادلانه دارند، «اما به دلایلی کاملاً متفاوت و مبتنی بر مفاهیم و ادعاهایی متقابلاً ناسازگار». پرسش از این‌که آیا جنگِ عراق عادلانه است یا ناعادلانه، به گفته‌ی او، موقعیتِ دوگانه‌ی همه‌ی روشنفکرانِ درگیر در بحثِ جنگ را نیز روشن می‌سازد. او همچنین اشاره می‌کند که استدلال‌هایِ بیشترِ روشنفکرانِ غربی «مشروط به موقعیتی میانِ دانشگاه و عرصه‌ی سیاسی» است و ما را، در مقامِ خوانندگانی که خود را نیز «روشنفکر» می‌انگاریم، با این چالش تنها می‌گذارد که چگونه با مفهومِ «جنگ عادلانه» درگیر شویم.

مقالاتِ کاملِ این شماره، از منظری تاریخی و با آغاز از جنگ جهانی اول، امکانِ مقایسه‌ی دشواری‌ها، انتخاب‌ها و رفتارِ طیفِ گسترده‌ای از روشنفکران از ملیت‌ها و رشته‌هایِ گوناگون (از ادبیات تا علم و سینما) را فراهم می‌آورد و تا منازعاتِ بزرگِ سده‌ی بیستم و آغازِ سده‌ی بیست‌ویکم پیش می‌رود. نویسندگانِ همچنین در تحلیل‌هایِ خود از این چهره‌هایِ اصلی، مجموعه‌ای از مفاهیمِ کلیدیِ پیچیده را برایِ هر بررسیِ جنگ در نظر

Mikkel Bruun Zangenberg^{۱۲۱}

just war^{۱۲۲}

Michael Walzer^{۱۲۳}

Slavoj Žižek^{۱۲۴}

Michael Hardt^{۱۲۵}

Antonio Negri^{۱۲۶}

Empire^{۱۲۷}

Multitude: War and Democracy in the Age of Empire^{۱۲۸}

می‌گیرند - مفاهیمی چون «عدالت»، «پاسیفیسم»، «زیبایی‌شناسی‌سازی»^{۱۲۹}، «پیروزی»، «شکست»، «هم‌دستی» و «مقاومت».

رومن رولان یکی از چهره‌های کلیدی زندگی سیاسی و ادبی فرانسه در آغاز سده بیستم، به‌ویژه در دوران و پس از جنگ جهانی اول، بود. با این همه، هرچند رولان از پیش به‌خوبی شناخته‌شده بود، جایگاه برجسته‌ای در علاقه‌ی آکادمیک تازه به تجربه و بازنمایی‌های فرانسوی از جنگ بزرگ نداشته است. در نخستین مقاله، ریچارد فرانسیس^{۱۳۰} می‌کوشد فهمی دقیق‌تر از «پاسیفیسم» مشهور رولان ارائه دهد و پیچیدگی‌ها، ابهامات و تناقضات آن را برجسته سازد، و بدین‌سان این تصور را به چالش می‌کشد که رولان در طول جنگ پاسیفیستی متعهد بوده و سپس در دهه‌ی ۱۹۳۰ به‌طور کامل به آرمان انقلابی گرویده است. در واقع، چنان‌که فرانسیس اشاره می‌کند، با وجود آن‌که رولان را «یکی از نیرومندترین صداهایی که در سال ۱۹۱۴ از فرانسه برخاست» به یاد می‌آورند، او هرگز خود را پاسیفیست نخوانده و «اغلب در طول حرفه‌ی طولانی خود در تقابل با پاسیفیست‌ها می‌یافته است». هدف اصلی این‌جا، بنابراین، پی‌گیری روند تکوین اکراه رولان از قرارگرفتن در قالب آن‌چه نویسنده اصطلاح «لغزنده‌ی» پاسیفیسم می‌خواند است، اصطلاحی که «می‌تواند انواع گوناگونی از مخالفت با جنگ را در بر گیرد». نکته‌ی درخور توجه در این‌جا، علاقه‌ی رولان به اندیشه‌ی گاندی^{۱۳۱} در دهه‌ی ۱۹۲۰ است، هرچند تا ۱۹۳۱، هنگامی که سرانجام یکدیگر را دیدند، رولان طرفدار پرشور کمونیسم بود و بر این باور بود که گاندیسم دیگر تنها «امیدهایی دور و نامطمئن» عرضه می‌کند، حال آن‌که کمونیسم فرصتی ملموس‌تر برای بسیج توده‌ها در غرب فراهم می‌آورد.

تأثیر جنگ جهانی اول همچنین موضوع مقاله‌ی روی مک‌لیود^{۱۳۲} است، اما این بار به‌جای آن‌که موضوع، «مرد ادب»^{۱۳۳} در عرصه‌ای ملی خاص باشد، مک‌لیود بر نقش دانشمندان و تحول کار و حرفه‌ی آنان در بستری جهانی‌تر، زیر فشارهای رقیب جنگ، تمرکز می‌کند. مک‌لیود با یادآوری نخست سخنرانی جامعه‌شناس ماکس

^{۱۲۹} aestheticization

^{۱۳۰} Richard Francis

^{۱۳۱} Gandhi

^{۱۳۲} Roy MacLeod

^{۱۳۳} 'man of letters'

و بر^{۱۳۴} با عنوان «علم به مثابه‌ی حرفه»^{۱۳۵} در ۱۹۱۷، «جهان علم [...] را در آزمون جنگ» بررسی می‌کند، آن چنان که خود بیان می‌دارد، و آن را در بستر بین‌المللی‌گرایی علمی‌ای قرار می‌دهد که در سه دهه‌ی پیش از جنگ بزرگ روی داده بود. این «منازعه‌ای صنعتی بود که در آن دانشمندان، به مثابه‌ی چنین، به طور حرفه‌ای بسیج شدند» و این جهان بین‌المللی علم را به «اردوگاه‌های سیاسی متخاصم» تقسیم کرد. او سپس به بررسی رفتار، مشارکت و مواضع متفاوت جوامع علمی در بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایالات متحده می‌پردازد. اگرچه تأثیرات جنگ بر علم در کاربردهای دانش علمی برای توسعه‌ی، برای نمونه، هوانوردی، جنگ زیردریایی، ارتباطات، حمل و نقل، پزشکی، تغذیه (و این فهرست را می‌توان بسط داد) روشن به نظر می‌رسد، مکلیود همچنین استدلال می‌کند که «تأثیرات جنگ بر علم در مقام حرفه شاید حتی عمیق‌تر بوده باشد»، و مقوله‌ای از «روشنفکران علمی»^{۱۳۶} را شناسایی می‌کند که در دوران و پس از جنگ بزرگ به برجستگی رسیدند. او همچنین آغاز به ارزیابی پیامدهای گسترده‌تر جنگ و «بسیج علمی» آن می‌کند که، چنان که پیشنهاد می‌شود، «فردی و حرفه‌ای، روشنفکرانه و فنی» بوده است، زیرا جنگ روابط تازه‌ای میان علم، دولت‌ها و کسب و کار، و میان دانشگاهیان و نظامیان، شکل داد - روابطی که به طور یکسان معضلات اخلاقی بیشتر و مواضع گوناگونی درباره‌ی اخلاق علم در جنگ را، هرچه سده‌ی بیستم پیش رفت، در پی داشت.

پیامدها و نتایج جنگ جهانی اول، مناظرات روشنفکرانه در سال‌های میان دو جنگ را شکل داد، به ویژه پیرامون مفاهیم «پیروزی» و «شکست»: مناظراتی که همچنان در جوامع معاصر بازتاب دارند. در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، چنان که ارنست یونگر آلمانی مشاهده کرد، جنگ دو اردوگاه متضاد در اروپا برجای گذاشت - اردوگاه «مترقی» که مدعی «پاسیفیسم، بین‌المللی‌گرایی و دموکراسی» بود و اردوگاه ملی‌گرا. راجر وودز^{۱۳۷}، در مقاله‌ی خود که در بستری آلمانی جای گرفته، نخست بر دریافت والتر بنیامین از یونگر و بر فهم او از ملی‌گرایان جدید گردآمده پیرامون او در سال‌های جمهوری وایمار تمرکز می‌کند، و با «راست جدید» در آلمان معاصر پایان می‌یابد، و به ترسیم موازی‌هایی میان الگوهای اندیشه در راست افراطی سال‌های وایمار و راست افراطی در

Max Weber^{۱۳۴}Science as a Vocation^{۱۳۵}scientific intellectuals^{۱۳۶}Roger Woods^{۱۳۷}

آلمان امروز می‌پردازد. وودز، با گرفتن نمونه‌ی تحول‌اندیشه‌ی یونگر و خوانش‌های گوناگون از نوشته‌های او درباره‌ی جنگ، تحلیل خود را از بررسی دقیق مفهوم «زیبایی‌شناسی‌سازی تجربه»^{۱۳۸} - نخست جنگ جهانی اول، و سپس سیاست ملی‌گرایانه‌ی جدید - آغاز می‌کند. او استدلال می‌کند که با گسترش این زیبایی‌شناسی‌سازی، حرکتی صورت گرفت «از تدوین برنامه‌ای سیاسی که دو نیروی کلیدی آن دوره، یعنی ملی‌گرایی و سوسیالیسم را با هم درمی‌آمیخت، به سوی نگاهی به سیاست همچون سبک، سلسله‌مراتب و رهبری» - با پیامدهایی که، باید افزود، به‌زودی به‌روشنی آشکار شدند. وودز، در تفسیر خوانش بنیامین از نوشته‌های جنگی ملی‌گرایان جدید، پیشنهاد می‌کند که بنیامین سزاوار است به این خاطر شناخته شود که «علیتی میان آگاهی از شکست و نیاز به نجات چیزی از [جنگ جهانی اول] - برای بدل کردن پیامد آن به گونه‌ای از پیروزی برای آلمان» برقرار کرده است. بنیامین سرانجام علت و معلول را در «انحراف» ملی‌گرایان جدید از پیامد جنگ جهانی اول و در ظهور «جنگجوی فاشیست» می‌بیند. یونگر با تأکید بر بی‌اهمیتی نسبی برنامه‌های سیاسی و ترجیح وفاداری پرشور به رهبری‌ای که «[...] کار سامان‌دادن صفوف ملی‌گرایان را به ابزار قدرت» به انجام می‌رساند، نتیجه‌گیری می‌کند. نتیجه این است که راست جدید در آلمان امروز نیز می‌کوشد، اما تا کنون بارها ناکام مانده، برنامه‌ای تدوین کند و در عوض به زیبایی‌شناسی‌سازی سیاست روی می‌آورد، که در آن «رهبری نیرومند و سبکی خودموجه‌ساز، جای‌اندیشه‌ی عقلانی را می‌گیرد».

جنگ جهانی دوم و پیامدهای آن، البته، معضلات تازه‌ای برای روشنفکران متعلق به ملت‌های «متجاوز» و «قربانی» به همراه آورد، و به مفاهیم «پیروزی» و «شکست»، مفاهیم «مقاومت» و «هم‌دستی» نیز افزوده شد - و این، همچون مورد مطالعاتی پیشین درباره‌ی آلمان، بار دیگر بر تداوم اهمیت این مناظرات برای فهم جوامع معاصر تأکید می‌کند. جان فلاور^{۱۳۹} به بررسی مورد خاص مناقشه‌ی بلافاصله پس از جنگ میان فرانسوا موریاک^{۱۴۰}، نویسنده‌ی برجسته‌ی کاتولیک فرانسوی که عموماً به‌عنوان کسی شناخته می‌شود که عمیقاً با مقاومت روشنفکری در دوران اشغال درگیر بوده، و ژان-لویی وودویه^{۱۴۱}، منتقد هنری، سفرنامه‌نویس و گاه

aestheticization of experience^{۱۳۸}

John Flower^{۱۳۹}

François Mauriac^{۱۴۰}

Jean-Louis Vaudoyer^{۱۴۱}

رمان‌نویس که میان مارس ۱۹۴۱ و مارس ۱۹۴۴ مدیر کمدی فرانسز^{۱۴۲}، تئاتر ملی فرانسه در پاریس، بود، می‌پردازد. هنگامی که وودویه برای اشغال کرسی خالی فرهنگستان فرانسه در ۱۹۴۶ نامزد شد، موریاک، که خود پیش‌تر عضو ارشد فرهنگستان بود، اعتراض کرد و او را به هم‌دستی با اشغالگر متهم ساخت و با موفقیت برای حمایت به «کمیته‌ی ملی نویسندگان»، که تحت تسلط کمونیست‌ها بود، متوسل شد. تحلیل دقیق رابطه‌ی این دو مرد، که از طریق بررسی اسناد عمومی و خصوصی گسترده انجام شده، همچنین به‌روشنی چیزهای بسیاری درباره‌ی فضای عمومی و کدهای رفتاری در فرانسه‌ی دوران آزادسازی و در دوره‌ی پس از جنگ آشکار می‌سازد، از طریق «تصفیه‌ها»یی که در همه‌ی سطوح جامعه با هدف اعلام‌شده‌ی پاک‌سازی جمهوری از همه‌ی همکاران [با اشغالگر] صورت گرفت. این مقاله بدین‌سان همچنین بر تأثیر گسترده‌تر جنگ، و در این مورد اشغال، بر رفتار روشنفکران و بر زندگی روشنفکری ملت، چه در جریان منازعه و چه در پیامدهای آن، تأکید می‌کند. ابهامات حل‌ناشده در نقش‌های عمومی بر عهده‌گرفته‌شده، و انتخاب‌های عمومی و خصوصی صورت‌گرفته در «فضای عمیقاً چنددسته‌ساز اشغال و دوره‌ی پس از آزادسازی، می‌توانست افراد را به موضعی سوق دهد که در شرایط دیگر به‌ندرت به چنین شکلی افراطی‌ای درمی‌آمدند».

سرانجام، جاناتان اروین^{۱۴۳} به بررسی اشکال موضع‌گیری روشنفکرانه در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم و آغاز سده‌ی بیست‌ویکم می‌پردازد. او مورد خاص فیلم‌سازان فرانسوی و واکنش آنان به ویتنام و سپس به ۱۱ سپتامبر و «جنگ علیه تروریسم» را برمی‌گزیند و ما را بار دیگر به برخی از نکات پیش‌گفته و به مداخله‌ی آغازین زانگنبرگ بازمی‌گرداند. این مقاله همچنین به ما یادآوری می‌کند که فیلم‌ساز نیز می‌تواند روشنفکری بسیار عمومی باشد که، البته، اغلب به مخاطبانی گسترده‌تر و پرشمارتر از آنان که در بحث آکادمیک و حتی سیاسی محدود مانده‌اند دست می‌یابد. فرانسه در این‌جا نمونه‌ای از ملتی با سنتی دیرینه از نویسندگان، هنرمندان و سپس فیلم‌سازانی است که مواضع سیاسی را در مقام روشنفکران عمومی اتخاذ می‌کنند. تحلیل این‌جا بر دو فیلم مرکب هماهنگ‌شده‌ی فرانسوی تمرکز دارد: دور از ویتنام^{۱۴۴} (۱۹۶۷) اثر کریس مارکر و

Comédie française^{۱۴۲}Jonathan Ervine^{۱۴۳}Loin du Vietnam (Far from Vietnam)^{۱۴۴}

۱۱'۰۹'۰۱ سپتامبر یازدهم^{۱۴۵} (۲۰۰۲)؛ عنوان فرانسوی آن به معنای «۱۱ دقیقه، ۹ ثانیه، ۱ تصویر» است، اثر آلن بریگو^{۱۴۶} و دیگران). نشان داده می‌شود که این دو فیلم چندین دغدغه‌ی سینمایی و سیاسی مشترک دارند، «به‌ویژه درباره‌ی کاربرد تصاویر در توجیه و مخالفت با جنگ»، که ما را بار دیگر به دغدغه‌های روشنفکران در سراسر دوره‌های تاریخی و در میان ملل گوناگون، چنان‌که در سراسر این شماره بیان شده، بازمی‌گرداند. واکنش‌های انتقادی به دومین این فیلم‌ها به‌ویژه اروین را به برجسته‌ساختن «تنشی بالقوه میان هنر سینمایی و مسائل سیاسی در فیلم‌هایی که به جنگ می‌پردازند» رهنمون می‌سازد و بدین‌سان ما را به تأمل بیشتر درباره‌ی سینما به مثابه‌ی رسانه‌ای برای نقد جنگ فرامی‌خواند. اروین در پایان مقاله‌ی خود یادآوری می‌کند که در نظرگرفتن تأثیر جنگ بر اشکال تولید فرهنگی - که کانون اصلی مجله‌ی مطالعات جنگ و فرهنگ و گروه پژوهشی آن است - می‌تواند تنش‌های هنری میان افرادی را آشکار سازد «که در موضعی سیاسی مشترک درباره‌ی یک منازعه‌ی خاص سهیم‌اند».

سرانجام، این مقدمه باید به عدم توازن جنسیتی در این‌جا نیز اشاره کند. نویسندگانی که در این شماره درباره‌ی روشنفکران و جنگ مقاله نوشته‌اند، همگی مردند: روشنفکرانی که مورد بررسی قرار گرفته‌اند (به استثنای برخی از فیلم‌سازان یادشده در مقاله‌ی پایانی) عمدتاً مرد هستند. بی‌آن‌که بخواهیم وارد بحث بیشتری درباره‌ی چرایی این امر شویم، باید خاطرنشان کرد که مواضع، نوشته‌ها و مداخلات عمومی روشنفکران زن درباره‌ی جنگ در سراسر سده‌ی بیستم و آغاز سده‌ی بیست‌ویکم، همچنان نیازمند بازبینی و بازبررسی است.

منابع

- ,Anderson, P. (۱۹۶۹), 'Components of the National Culture', in A. Cockburn and R. Blackburn Student Power: Problems, Diagnosis, Action, Harmondsworth: Penguin Books in (۱۹۶۹) conjunction with New Left Review
- .Aron, R. (۱۹۸۳) Mémoires: ۵۰ ans de réflexion politique, Paris: Julliard
- .Becker, J.-J. (۱۹۸۵), The Great War and the French People, Leamington Spa: Berg
- .Bernard, P. (۱۹۷۵), La Fin d'un monde ۱۹۱۴-۱۹۲۹, Paris: Seuil
- :Betz, A. and Martens, S. (eds) (۲۰۰۴), Les Intellectuels et l'Occupation ۱۹۴۰-۱۹۴۴, Paris Editions Autrement
- Blumenson, M. (۱۹۷۸), The Vildé Affair: beginnings of the French Resistance, London: Robert Hale
- ,Buitenhuis, P. (۱۹۸۹), The Great War of Words: literature as propaganda ۱۹۱۴-۱۹۱۸ and after London: P. T. Batsford Ltd
- .Caute, D. (۱۹۶۴), Communism and the French Intellectuals, Paris: André Deutsch
- :The Fellow Travellers: Intellectual Friends of Communism, New Haven/London (۱۹۸۸) ——— Yale University Press (revised edition)
- .Chomsky, N. (۲۰۰۱), ۹/۱۱, New York: Seven Stories; London: Turnaround
- .Cohen-Solal, A. (۱۹۸۵), Sartre ۱۹۰۵-۱۹۸۰, Paris: Gallimard
- .Corey, S. (۲۰۰۵), La Vie culturelle sous l'Occupation, Paris: Perrin
- .Crick, B. (۱۹۸۰), George Orwell: A Life, London: Secker & Warburg
- :Daix, P. (۲۰۰۴), Les Lettres françaises: Jalons pour l'histoire d'un journal ۱۹۴۱-۱۹۷۲, Paris Tallandier
- Drake, D. (۲۰۰۰), 'French Intellectuals and the Second Algerian War', Contemporary French Civilization, ۲۴: ۲, Summer/Fall
- :The PCF, the Surrealists, Clarté and the Rif War', French Cultural Studies, ۱۷, (۲۰۰۶) ——— June, ۲
- Eychart, F. and Aillaud, G. (۲۰۰۸), Les Lettres françaises et Les Etoiles dans la clandestinité Paris: Le Cherche-Midi, ۱۹۴۴-۱۹۴۲
- Field, F. (۱۹۹۱), British and French Writers of the First World War, Cambridge: Cambridge University Press
- .Gardiner, J. (۲۰۰۴), Wartime Britain ۱۹۳۹-۱۹۴۵, London: Headline Books
- Giovangelini, B. (ed.) (۲۰۰۴), Ecrivains combattants de la Grande Guerre, Paris: Bernard Giovangelini/Ministère de la Défense
- Grass, G. (۲۰۰۶), 'G. Grass im Interview: "Warum ich nach sechzig Jahren mein Schweigen breche"', Frankfurter Allgemeine Zeitung, August ۱۱
- Grémion, P. (۱۹۹۵), Intelligence de l'anticommunisme: le Congrès pour la liberté de la culture à Paris ۱۹۵۰-۱۹۷۵, Paris: Fayard

- .Haddad, M. (۲۰۰۸), 'Gaza: la trahison des clercs', Le Monde, January ۱۳
- Hanna, M. (۱۹۹۶), The Mobilization of the Intellect, Cambridge Mass. and London: Harvard University Press
- .Inglis, F. (۱۹۹۵), Raymond Williams, London: Routledge
- :Loyer, E. (۲۰۰۵), Paris à New York: Intellectuels et artistes français en exil ۱۹۴۰-۱۹۴۷, Paris .Hachette
- .Mawson, C. (ed.) (۱۹۴۲), Portraits of England, Harmondsworth: Penguin Books
- .Parrot, L. (۱۹۹۰), L'Intelligence en guerre, Paris: Le Castor Astral
- .Pellissier, P. (۱۹۸۹), Brasillach le maudit, Paris: Editions Denoël
- :Rioux, J.-P. and Sirinelli, J.-F. (۱۹۹۱), La Guerre d'Algérie et les intellectuels français, Brussels .Editions Complexe
- .Russell, B. (۱۹۳۶), Which Way to Peace? London: Jonathan Cape
- .Ryan, A. (۱۹۸۸), Bertrand Russell: A Political Life, London: Allen Lane/The Penguin Press
- :Sartre, J.-P. (۱۹۷۶), 'Autoportrait à soixante-dix ans', in J.-P. Sartre, Situations X, Paris .Gallimard, p. ۱۷۹
- Saunders, F. S. (۱۹۹۹), Who Paid the Piper? The CIA and the Cultural Cold War, London: Granta Books
- .Shapiro, G. (۱۹۹۹), La Guerre des écrivains, Paris: Fayard
- ,Sirinelli, J.-F. (۱۹۹۰), Intellectuels et passions françaises: Manifestes et pétitions au XXe siècle .Paris: Fayard
- Spotts, F. (۲۰۰۸), The Shameful Peace: How French Artists and Intellectuals Survived the Occupation, New Haven and London: Yale University Press
- :Weight, R. (۲۰۰۲), Patriots: National Identity in Britain ۱۹۴۰-۲۰۰۰, Basingstoke and Oxford .Macmillan
- .Winock, M. (۱۹۹۷), Le Siècle des intellectuels, Paris: Seuil
- Woodhams, S. (۲۰۰۱), History in the Making; Raymond Williams, Edward Thompson and .Radical Intellectuals ۱۹۳۶-۱۹۵۶, London: Merlin Press